در تاریخ ۲۵ فروردین ۱۳۸۸
نکاح

جلسه 23

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی نظر فخر رازی در مورد قول عمر مبنی بر حرام بودن متعه

یکی دیگر از حرف‌های اهل سنت این است که می‌گویند عمر در یک جمع فراوانی و مجمعی از صحابه این کلام را گفته و احدی از صحابه او را انکار نکرده است؛ و معنای این عدم انکار آن است که صحابه او را بر این انکارش تأیید کردند؛ و خواستند همین را مصحّح کار عمر قرار دهند. می‌گویند اگر واقعاً خلاف بود و چنین چیزی نبود، صحابه باید مخالفت می‌کردند.

در بعضی از کتاب‌هایی که وجود دارد، این مطلب آمده است؛ اما در صفحه‌ی 142 کتاب زواج المتعةآمده است: **وأمّا ما ينسب إليه من أنّه هو الّذى أعلم تحريم المتعة فذلک بعيد جدّاً لأنّ عمر لم ينسب نفسه فى يوم من الأيّام مشرعاً فكان رسول الله(ص) قد حرّم وإنّما كان عمر بوصف خليفة ينذف أحكام الله ويمنع من مخالفة** اینها دنبال این هستند که بگویند او خودش از پیش خودش این را نیاورده است و به خاطر اطلاعی بوده که از نسخ پیامبر(ص) داشته؛ و صحابه او را تأیید کردند.

فخر رازی نیز در صفحه‌ی 50 از جلد دهم تفسیرش یک کلام مفصلی را دارد؛ بعد از آن که کلام عمر را نقل می‌کند، می‌گوید: **ذكر هذا الكلام فى مجمع الصحابة** در جمعی از صحابه **وما أنكر عليه أحد** احدی هم انکار نکرد **فالحال ههنا** گفته مسئله سه صورت دارد **لا يخلوا إمّا أن يقال أنّهم كانوا عالمين بحرمة المتعة فسكتوا** فرض اول این است که بگوییم صحابه هم مثل عمر عالم به حرمت متعه بوده‌اند و سکوت کردند؛ یعنی تقریباً تأیید کردند.

دوم این که **أو كانوا عالمين بأنّها مباحة ولكنّهم سكتوا على سبيل المداهنة** اینها هم می‌دانستند که مباح است اما علی سبیل المداهنه از باب این که کوتاه بیایند، صحبتی نکردند؛ خواستند ظاهر را حفظ کنند و چیزی که ناخوشایند عمر نباشد را نقل نکنند. و فرض سوّم این که: **أو ما عرفوا إباحتها ولا حرمتها** یا اینکه صحابه نمی‌دانستند اصلاً مباح است یا حرام **فسكتوا لكونهم متوقفين فى ذلک** چون اینها متوقف بودند، سکوت کردند **والأوّل أولى** فخر می‌گوید این که بگوییم اینها هم عالم به حرمت بودند، مطلوب ماست.

اما در مورد فرض و نکته‌ی دوم که مهم است می‌گوید: **والثانى** یعنی اگر آنها می‌دانستند مباح است اما در مقابل عمر سکوت کردند **يوجب تكفير عمر ويوجب تكفير الصحابة لأنّ من علم أنّ النبىّ(ص) حكم بإباحة المتعة ثمّ قال أنّها محرّمة محذورة من غير نسخ لها فهو كافر بالله** اگر کسی بداند که پیامبر(ص) متعه را مباح کرده بوده، و بعد عمر بگوید این حرام است بدون این که ناسخی آمده باشد؛ برای آن حلیت کافر به خدا می‌شود. **ومن صدقه عليه مع علمه بكونه مخطئاً كان كافراً أيضاً** اگر کسی نیز این کافر را تصدیق کند، او هم می‌شود کافر.

می‌گوید اگر بخواهیم این نظر را بگوییم **وهذا یقتضی تکفیر الأُمّة** باید بگوییم همه امت کافر هستند **وهو علی ضدّ قوله «کنتم خیر أُمة»** و این هم با این مطلب که قرآن می‌گوید شما بهترین امت هستید، در تعارض است. پس، به اعتقاد فخر رازی نمی‌شود به فرض دوّم ملتزم شد. **والقسم الثالث هو أنّهم ما کانوا عالمین بکون المتعة مباحة أو محذورة** این که گفته شود صحابه نمی‌دانستند متعه مباح است یا ممنوع **فلذا سکتوا فهذا أیضاً باطل** این هم باطل است **لأنّ المتعة بتقدیر کونها مباحة تکون کالنکاح** اگر مباح است مثل نکاح است **واحتیاج الناس إلی معرفة الحال فی کلّ واحد منهما عام فی حقّ الکلّ** این که مردم احتیاج دارند یا به نکاح و یا به متعه، عمومی است **ومثل هذا یمنع أن یبقی مخفیا** نمی‌شود چنین چیزی هم مخفی باشد؛ بگوییم مطلبی مورد احتیاج عمومی مردم است، اما مردم از حلیتش اطلاع ندارند **بل یجب أن یشتهر العلم به** باید همه به آن علم داشته باشند **فکما أنّ الکلّ کانوا عارفین بأنّ النکاح مباح** چطور همه مردم می‌دانستند اصل نکاح دائم مباح است و می‌دانستند اباحه‌اش منسوخ نشده است، اگر واقعاً متعه هم حلال بود، باید همه مردم بدانند **وجب أن یکون الحال فی المتعة کذلک** .
خلاصه آن که، فخر رازی می‌گوید: در مقابل کلام عمر سه صورت وجود دارد؛ یا موافقش بودند، یا مخالف بودند و سکوت کردند، و یا اصلاً جاهل بودند. صورت دوم و سوم تالی فاسد دارد؛ و فقط صورت اوّل باقی می‌ماند و ثابت می‌شود.

اشکال نظر فخر رازی

چند جواب در مورد نظر و سخن فخر رازی وجود دارد. **جواب اول** این است که به اعتراف خود اهل سنت، کسانی هم بودند که با عمر مخالفت کردند؛ حتی از میان اهل سنّت هم بودند. مثل: عمران بن حصین، علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین(ع)، ابن عباس، جابر بن عبدالله بن مسعود. پس، چه کسی گفته است در زمان عمر، وقتی عمر این حرف را زد، همه سکوت کردند؛ هیچ‌کس هیچی نگفت.

در کتب روایی خودتان هست که اینها مخالفت کردند. در صحیح بخاری در جلد ششم صفحه 33 می‌گوید: **قال عمران بن حصین نزلت الآیة المتعة فی کتاب الله ففعلناها مع رسول الله(ص)** عمران بن حصین از کسانی بوده که در زمان پیامبر(ص) بوده، می‌گوید آیه متعه نازل شد و ما آن را انجام دادیم؛ پیامبر هم انجام داده است. **ولم ینزل فی القرآن ما یحرمه** در قرآن، آیه‌ای که بخواهد این را تحریم کند، نازل نشده است **ولم ینهی عنها** پیامبر(ص) هم از متعه نهی نکرد **حتّی مات** تا زمانی که مرد. عمران می‌گوید ما در زمان پیامبر به همراه آن حضرت این کار را انجام دادیم و آیه‌ای که آن را نسخ کند، نیامد و پیامبر نیز نهی نکرده است. بعد می‌گوید وقتی پیامبر از دنیا رفت، **قال رجل برأیه ما شاء** عجیب این است که فخر رازی در جای دیگری از تفسیرش می‌گوید این رجل یعنی عمر الخطاب.

شبیه اینکه در حدیث دوات و قلم، وقتی صحیح بخاری را ببینید، در هفت مورد قضیّه دوات و قلم را می‌آورد و در شش موردش دارد «**قال رجل: أنّه قد غلبه الوجع** نعوذ بالله گفت تب و بیماری بر پیامبر غلبه کرده است **وإنّ الرجل لیهجر** »؛ آن وقت در یکجا هم تعبیر می‌کند که «**قال عمر بن الخطاب**». هم‌چنین درصفحه‌ی131 از جلد 4 صحیح مسلم باب نکاح المتعه آمده است: **عن أبی الزبیر قال: سمعت جابر بن عبدالله** که جابر می‌گوید **کنّا نستمتع بالقبضة من التمر والدقیق الأیام علی عهد رسول الله وأبی بکر** ما با یک قبضه خرما و آرد در زمان پیامبر و ابوبکر عقد موقت می‌کردیم؛ **حتّی نهی عنه عمر فی شأن عمر بن حریض** تا این که عمر از آن نهی کرد.

این هم معنایش آن است که جابر بن عبدالله دارد اعتراض می‌کند که در زمان پیامبر اینطور نبود که حلّیتش تمام شود. پس، اینطور نبوده که هیچ کس اعتراض نکرده باشد. نکته دومی‌که در مقابل کلام فخر رازی عرض می‌کنیم، این است که فخر رازی مسئله اجتهاد را قبول ندارد؛ و می‌خواهد بگوید عمر هم به عنوان اینکه پیامبر(ص) در آخر حرام کرد، آن را حرام اعلام کرده و

دارد اخبار می‌کند از قول پیامبر. کسانی که اجتهادی هستند و این کار عمر را روی مبنای اجتهاد تفسیر می‌کنند، آنها نه مخالفت صحابه به ضررشان است و نه سکوت صحابه به نفعشان است.

می‌گویند عمر اجتهاد کرده، هرکس می‌خواهد مخالف باشد و هرکس می‌خواهد موافق باشد. اما کسانی مثل فخر رازی که می‌گویند از روی اجتهاد نبوده، نقل می‌کنند که پیامبر در اواخر عمر آن را حرام کرده است. در روایت عمر، اولاً مسأله‌ی حلیت فی عهد رسول الله تا آخر بوده، چرا که می‌گوید «**کانتا محلّلتان فی عهد رسول الله وأنا أُحرّمهما**» ؛ سؤال این است که جمله‌ی «**وأنا أُحرّمهما**» اصلاً با این حرف قابل تأیید نیست. این جمله با حرفی که اکثر اهل سنّت زدند مبنی بر آن که حرمت منسوب به خود عمر است و او اجتهاد کرده، بهتر از این است که بگوییم عمر دارد حرمت را از خود پیامبر نقل می‌کند. عرض من اینجا به فخر رازی این است که با ظاهر این روایت، اصلاً دیگر معنا ندارد بگوییم، سکوت این نظر را تأیید کرده است. وقتی می‌گوید من دارم تحریم می‌کنم و تا آخر زمان پیامبر حلال بوده، اینها دارند چه حرمتی را تأیید می‌کنند؟ سؤال این است که اگر واقعاً عمر خبر داشته به تنهایی، اینها چه چیزی را تأیید کرده‌اند؟

اینجا نکته‌ی خیلی ظریفی وجود دارد. خوب دقت بفرمایید. مغالطه‌ای در کلام فخر رازی است. عرض کردم اگر ما کلام عمر را روی اجتهاد بیاوریم، سکوت و مخالفت هیچ فرقی نمی‌کند؛ نه سکوت نافع است و نه مخالفت مضر است. می‌گوییم اجتهاد کرده است. منتها اشکالاتی که دیروز بیان کردیم، بر این نظر وارد می‌شود. و اگر بیاوریم روی این که فخر رازی و المنار می‌گویند عمر خبر داد که پیامبر نسخ کرده است، وقتی به اینها می‌گوییم چرا ابوبکر نگفت و چرا دیگری نگفت؟ می‌گویند عمر فقط خبر داد. حال، اگر عمر خبر داد، سکوت اینها معنا ندارد که امضاء باشد. چون اینها از تحریم خبر نداشتند؛ و مسئله‌ی تحلیل در ذهنشان بوده است. اینها هیچی نگفتند؛ نه اینکه کلام عمر را تأیید کرده باشند. فخر رازی و دیگران باید بگویند عمر و بقیه صحابه، یعنی جمع زیادی خبر داشتند که پیغمبر آخر عمرش تحریم کرده است. هیچ روایت و هیچ تاریخی شهادت بر این نمی‌دهد. پس، یک مغالطه‌ی خیلی عجیبی فخر رازی مطرح کرده است. چند نکته‌ی دیگر اضافه کنم که بحث این روایت را تمام کنیم. اولاً عمر آدم خشنی بوده؛ در این روایت هم تهدید به عقاب کرده است؛ با این تهدید، دیگر چه کسی جرأت می‌کرده بگوید تو داری بیخود می‌گویی؛ پیغمبر حلال کرده است.

گاه مثل (**وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قنطارا**می‌گویند آن زن وقتی اعتراض کرد، عمر از کلامش برگشت؛ بله، اما اینجا پیداست عمر تأکید داشته که این را از بین ببرد. یعنی معنایش این است که هر کسی مخالفت می‌کرده، حتی گفته بود که او را رجم می‌کند. نکته‌ی دوم این است که صحابه دیدند با این اصرار عمر چه بگویند؟! حتی ابن عباس مجبور شد مدتی سکوت کند؛ چرا که اثری بر مخالفتشان مترتّب نبود.

به فخر رازی می‌گوییم شما بیخود مسئله را سه صورت کردید؛ صورت چهارمش این است که سکوت کردند، چون می‌دانستند فایده ندارد. صورت پنجم این است که چون می‌ترسیدند مخالفت کنند، مخالفت نکردند. این حصری که شما آوردید، حصر عقلی نیست؛ بلکه صور دیگری هم دارد. بنابراین، اینها نکاتی است که مجموعاً برای اشکال به این روایت مطرح است.

وصلّی الله علی سیّدنا محمّد وآله الطاهرین.